لایق رستاخیز مهسا نبودیم؟

پانزده ماه از آغاز رستاخیز مهسا می گذرد. هرچند دستاوردهای این رستاخیز فرهنگی ـ سیاسی چنان سترگ بود، که تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران را به دو بخش پیش و پس از خود تقسیم کرد ، اما اخیرً در خارج از کشور پشتیبانی فعال ایرانیان از آن تا حدی افت کرده است. همین نیز پس از تهاجم وحشیانه و بی‌نظیر رژیم باعث شد که رستاخیز مهسا در ایران نیز از پیروزی بازماند، هرچند که همچنان تنها گزینش واقعی برای گذار از حکومت فاشیسم اسلامی است.

ناگفته پیداست که تهاجم گازنبری دو گروه سلطنت طلب و چپ عامل اصل افت پشتیبانی از خیزش زن زندگی آزادی در ایران بود. هرچند چند ماه پیش از آن بنظر می‌رسید هواداران دو گروه سلطنت طلب و چپ، رو به تحلیل می روند.

اما با خیزش شکوهمند زن زندگی آزادی، «فعالان چپ کهنه‌کار» در خارج از کشور به دو گروه تقسیم شدند:

1) گروه نخست پس از چند هفته سرگیجگی، رفته رفته اعتماد بنفس خود را بازیافته با یادآوری آنچه در جوانی در دو سه جزوۀ سازمانی خوانده بودند، بر خیزش «زن، زندگی، آزادی» تاختند که: «ما از «زن انقلابی» دفاع می کنیم، وگرنه «مارگارت تاچر هم زن بود!»، «زندگی» را باید طبقاتی در نظر گرفت و بالاخره اینکه: «آزادی» مفهومی بورژوایی است.» بدین صورت گروه نخست از چپ‌ها با بازیافت هویت بتونی خود آنجا که توانستند صفی جدا از گردهمایی‌های زن زندگی آزادی تشکیل دادند، چنانکه انتظار می‌رفت، چند ماهی بیش دوام نیاورد.

2) اما بخش بزرگی از هواداران سابق سازمان‌های چپ نیز به همگامی با رستاخیز مهسا برخاستند و در گردهمایی های خارج از کشور شرکت کردند. از آن میان گروهی در صف نخست جا گرفتند و رفته رفته وفاداری خود به «سنت چپ» را آشکار کردند. آنان بهترین نمونه برای سخن کسروی هستند که: «از یکسو همیشه از بدبختی گله می‌کنند و از سوی دیگر می‌خواهند به هیچ چیزی از آنچه امروز هست، دست زده نشود.»

آنان بجای کوشش برای درک درونمایۀ نوین ملی و دمکراتیک خیزش مهسا، در پی تحقق توهمات خود برآمدند. نخست با هواداران سلطنت درافتادند و آنان را از گردهمایی‌ها بیرون کردند؛ بدین خودسری که: «به بازگشت سلطنت اجازه نخواهیم داد!» و تا آنجا که توانستند از اهتزاز پرچم ملی ایران در تظاهرات زن زندگی آزادی نیز جلوگیری کردند، تا هویت ملی این گردهمایی‌ها را از میان ببرند.

سنت دیگر چپ‌ها که گردهمایی‌های خارج از کشور را مخدوش نمود، «شهیدپرستی» بود که با توجه به کشتار جوانان ایران گام به گام چنان بالا گرفت که گردهمایی های زن زندگی آزادی با ظاهری پر از عکس شهیدان جلوه‌ای مانند تظاهرات مجاهدین بخود گرفت. درحالیکه همۀ جلوه‌های سرافرازی و سرخوشی کانون رستاخیر زن زندگی آزادی را تشکیل می دهد. چپ ها در گام بعدی بدین بسنده نکردند و بر آن شدند که یاد از دست رفتگان سالهای گذشته را نیز گرامی بدارند، تا آنکه چندی پیش بنا به سنت حزب توده، حتی سه شهید روز «16 آذر32» را گرامی داشتند!

 سؤتفاهم نشود، سخن از آنستکه رستاخیز زن زندگی آزادی با درونمایه‌ و نگرشی نه تنها متفاوت، بلکه در تضاد با مفاهیم و شعارهایی به پیش رفت که در سدۀ گذشته دو جناح چپ اسلامی بطور گازنبری در اذهان ایرانی کاشته‌اند. «زن زندگی آزادی» بیانگر اراده مسئولانه برای نیل به آزادی و بازیافت هویت شاد و سرافراز ملی و فرهنگی ایرانی است و برای همیشه بر مظلوم‌نمایی، سوگواری و شهیدپروری دست رد زده است.

چون به همین نمونۀ «شهیدپروری» دقیق بنگریم، ریشۀ آن در قرآن (گاو، 49) است که کشته شدن را دلیل راستی و حقانیت دانسته، بنا به آن شیعیان کشته شدن حسین را شاهد حقانیت شیعیگری ‌گرفتند. اما این مانعی برای این نبود که «توده‌ای» ها از همان آغاز دربارۀ کشته شدگان خود شهیدپروری نکنند. برعکس، آنان چنان گالری شهیدان خود را تقدیس می کردند که میراث‌شان بدون استثنا به همۀ سازمان های چریکی رسید. درحالیکه آنقدر درایت نداشتند که دستکم پس از آنکه حکومت اسلامی که «خون میلیون‌ها شهید» را ضامن حقانیت و دوام حکومت خود قرار داد، از بکار بردن این حربه تبلیغی صرفنظر کنند.

اوج چنین کوششی را در شعاری باید دانست که «همراهان چپ» رفته رفته در گردهمایی‌های همبستگی با رستاخیز مهسا جا انداختند، که: «نه می‌بخشیم و نه فراموش می‌کنیم!» بدون آنکه بدین اندیشه مجال دهند، که «نمی‌بخشیم!» همان توجیه انتقام جویی است و نه تنها با فرهنگ تاریخی ایرانیان که حتی «ضحّاک» را نمی‌کشد، بلکه به بند می‌کشد، در تضاد است، بلکه مخالف منافع ملی ایران نیز هست، زیرا کشور را به سوی آینده ای دهشتناک در دریای خون انتقام جویی اسلامی سوق می دهد.

درونمایۀ رستاخیز مهسا درست برانداختن همین «نظام ارزشی» است، که جریان چپ اسلامی بر تکیه بر آن همواره خود را بازتولید کرده و می‌کند. دختران و پسران ایرانی سال پیش به خیابان آمدند تا وارونۀ هرآنچه را که نسل گذشته را به همراهی با انقلاب اسلامی واداشته بود، فریاد زنند. آنان با شناخت از فرهنگ والای ایرانی دریافته‌اند، که شیوه های چپ اسلامی برای گذار از فاشیسم اسلامی جواب نمی دهد! به عبارت دیگر، خیزش مهسا بر بستر این شناخت پا گرفت، که اگر حکومت اسلامی با «شیوه های مبارزاتی چپ اسلامی» برانداختنی بود در چهار دهه پیش سرنگون شده بود.

خسران‌آورتر از چپ ها نقش اسفناکی بود که رضاپهلوی بازی کرد. او با اوجگیری خیزش مهسا خود را دمکرات منش و حتی جمهوریخواه نشان داد و از این راه امیدهای بسیاری در دل‌ها نشاند. اما چنانکه امروزه روشن شده است هدفش نه یاری رساندن به خیزش مهسا، بلکه سوار شدن بر موجی بود که می توانست برای گسترش پشتیبانی از خود مورد استفاده قرار دهد. سلطنت طلبان با تهاجم تبلیغی وسیعی بر چپ ها بخش مهمی از ایراندوستان را دچار سردرگمی کردند. در این تبلیغات شعار «رضاشاه روحت شاد!» به «خواست ملت ایران برای بازگشت سلطنت» جلوه داده می‌شد و در آن نه تنها از نوسازی دمکراتیک نظام سیاسی سخنی نبود، بلکه پروژۀ «پادشاه انتخابی» بعنوان ضامن ثبات دمکراتیک نظام پارلمانی را نیز بکلی نادیده گرفته، در برابر چشمان حیرت‌زدۀ جهانیان بازسازی دوران پیش از انقلاب اسلامی هدف از براندازی حکومت اسلامی اعلام شد!

در این نقش رضاپهلوی از اهمیت ویژه ای برخوردار شد و او خود را بعنوان آلترناتیو واقعی مطرح کرد. اما دیری نپایید که روشن شد که حاضر به گسست از گذشته و اقدامی سیاسی برای گذار از حکومت جهل و جنایت نیست و جز شهرت ناشی از پسر شاه بودن امتیازی واقعی ندارد؛ خاصه آنکه هنوز هم خود را متعهد به اسلام درمانده می داند.

بدین ترتیب دو گروه چپ و سلطنت طلب با جدا کردن بخشی از پشتیبانان خیزش مهسا توانستند با مسخ درونمایۀ آن، ضربه ای بر پشتیبانی ایرانیان خارج از کشور وارد کنند. پس از این «رفتند و به خانه آمیدند» تا همچون چهار دهۀ گذشته با «افشای جنایات حکومت اسلامی» برای هواداران دربارۀ «ضرورت اتحاد نیروهای مبارز» خود تعزیه‌گردانی کنند.

رستاخیز مهسا یکبار دیگر نشان داد که «اپوزیسیون» و «روشنفکران» ما هنوز از درک آنچه می‌تواند ایران را از رژیم اسلامی رها کند، عاجزند. رستاخیز مهسا با درونمایه‌ای که برای جهانیان پیدایش آن در کشوری جهان‌سومی شگفت‌انگیز بود، رستاخیزی فرهنگی سیاسی در تضاد کامل با ضدفرهنگ چپ اسلامی است و آن کس که این را درک نکرده باشد نه تنها از دشواری گذار از حکومت اسلامی تصوری ندارد، بلکه با ویژگی‌های رستاخیز مهسا نیز بیگانه است. ویژگی دمکراتیک رستاخیز «زن زندگی آزادی» ناشی از این ضرورت است که گذار از حکومت جهل و جنایت تنها با همبستگی فراگیر همۀ گروه های ایرانی ممکن است. با توجه به همین ضرورت نیز رستاخیز مهسا هنوز از ساختار تشکیلاتی و کادر رهبری برخوردار نیست و نباید باشد تا بتواند هر فرد و گروه ایرانی را با هر ویژگی و وابستگی قابل تصوری در خود بپذیرد و ویژگی دمکراتیک خود را تحکیم نماید.

رستاخیز مهسا به همین ویژگی برای نخستین بار توانست گسترده‌ترین همبستگی میان ایرانیان را تحقق بخشد و نشان داد که ایرانیان با غلبه بر ذهنیت چپ اسلامی و بازیافت سرافرازی ملی به شایستگی و همبستگی لازم برای گذار از حکومت فاشیسم اسلامی دست خواهند یافت.